

# کوروش هخامنشی؛ سازنده ایران یا ویرانگر ایران؟

به همراه مقاله:  
بررسی نام کوروش هخامنشی در متون و منابع ایرانی

گزارش از : **بهمن سوشیانت (بهمن انصاری)**

با سپاس از **دکتر رضا مرادی غیاث‌آبادی**

[www.TarikhBook.IR](http://www.TarikhBook.IR)  
[www.TarikhBook.Blogfa.com](http://www.TarikhBook.Blogfa.com)

منتشر شده در :

## دیباچه؛

کوروش هخامنشی اولین پادشاه سلسله هخامنشیان میباشد.

در مورد کوروش هرگز حق مطلب ادا نگشته و او را گاه چنان به عنوان يك خداوندگار بالا برده‌اند و القابی ساختگی نظیر: پدر ایران، سازنده ایران، مصلح بشریت، کوروش ذوالقرنین و... را به او اختصاص داده‌اند که هرگز در حد و اندازه‌های این عناوین نبوده و نیست.

متأسفانه اکثر پژوهشگران و تاریخ‌نگارهای امروز، برای پژوهش و شناخت او فقط به دنبال خدمات او رفته و گاهی خدماتی نیز از خود برای او نوشته‌اند!

از آنجاییکه وظیفه دستداران تاریخ چون نگارنده، حفظ تاریخ با تمام زیبایی‌ها و کاستی‌هاست، لذا بر آن شدم تا با ارائه مقاله‌ای بر پایه نوشتارهای استاد بزرگوار دکتر غیاث‌آبادی؛ کتابی کوچک از وجنات و اخلاقیات کوروش آماده ساخته و نکاتی را که اکثر پژوهشگران تعدداً از کوروش مخفی نگاه داشته‌اند را در این کتاب ارائه دهم.

لازم به ذکر است که کوروش هخامنشی در طول تاریخ هرگز شخصیتی ارجح‌تر از دیگر پادشاهان نداشته و تاریخ در مقابل او سکوت کرده است اما در قرن اخیر عده‌ای با اهدافی خاص و القابی ساختگی و بزرگنمایی جعلی، او را چنان از فرش به عرش رسانده‌اند که اگر خود زنده بود و میدید، هرگز خود را نمیشناخت!

تاریخ مجموعه‌ای است با تمام تلخی‌ها و شیرینی‌هایش و حذف کردن تلخی‌ها و افزودن شیرینی‌ها به دلخواه، نه تنها باعث فروغ تاریخ این مرز و بوم نیست، که خیانت به تاریخ و متعاقب آن خیانت به فرهنگ و خیانت به مملکت است.

با سپاس فراوان از دکتر رضا مرادی غیاث‌آبادی. این کتاب با بهره‌گیری از مقالات این استاد گرامی تهیه و تنظیم گشته است.

**بهمن سوشیانت (بهمن انصاری)**

**مرداد يك‌هزار و سیصد و نود و يك خورشیدی**

## کوروش هخامنشی ؛ سازنده ایران یا ویرانگر ایران ؟

در کتاب‌های درسی عموم کشورها کوشش می‌شود تا چهره‌ای زشت و خشن از متجاوزان بیگانه و چهره‌ای زیبا و حق به جانب از متجاوزان خودی نشان داده شود. در ایران عده‌ای به کوروش می‌نازند و در مغولستان عده‌ای به چنگیزخان (تموچین) و در ازبکستان به تیمور لنگ. چنین هستند در دیگر ملل برای اشخاصی چون آتیلای ، اسکندر، نرون و دیگران.

اما با این حال می‌توان فارغ از تاریخ‌سازی‌ها و افسانه‌سازی‌ها و تبلیغات رایج، نگاهی اجمالی و به دور از تعصب به کوروش هخامنشی انداخت و پادشاهی او را مورد بررسی قرار داد.

\*\*\*

### هرودوت کودکی کوروش را چنین نقل میکند:

هم زمان زن چوپان دربار و ماندا نا دختر ایشتوویگو (آخرین شاه ماد) باردار می شوند و فرزند هر دو پسر است.  
فرزند زن چوپان می میرد و از سوی دیگر ایشتوویگو که از طریق خوابی که دیده بود، از تولد نوه خود بیم داشت و او را براندازنده تاج و تخت خود میدانست، از هارپاگ می‌خواهد که نوه او را بکشد.  
اما هارپاگ نوزاد را نمیکشد و جای پسر چوپان (که مرده به دنیا آمده بود) را با نوه شاه (کوروش) عوض می کند و پسر چوپان را با لباس شاهی دفن می شود .  
از این پس سپاکو زن چوپان از کوروش نگه داری می کند.  
روزگار میگذرد و کوروش به سن هفت سالگی میرسد. روزی با دوستانش مشغول بازی بوده و در حین بازی یکی از دوستانش را شلاق میزند. پدر آن کودک به ایشتوویگو شکایت میکند و ایشتوویگو آن کودک را به حضور میطلبد و داستانی اتفاق می‌افتد که شاه، نوه خود (کوروش) را میشناسد!

### کتزیاس کودکی کوروش را چنین نقل میکند:

کوروش پسر شخصی بود با نام آترداتیس که از بی نوائی راهزنی می کرد و زنش که مادر کوروش بود وارگسته نام داشت و از راه بز چرانی و چوپانی نان می خورد .  
کوروش نیز پس از رسیدن به سنین نوجوانی، همچون پدر مدتی راهزنی را در پیش گرفت.  
در میان مادها آیینی بود که هرگاه بیچاره ای نزد توانگری میرفت و خوراک و جامه درخواست میکرد می‌بایست خود را از بندگان او بداند ، اگر توانگر از دادن خوراک و پوشاک دریغ میکرد نیازمند میتوانست نزد دیگری رود .  
باری کوروش که جوانی از قبیله مردها بود نزد یکی از خدمتگاران شاه که سر پرستی رفتگران کاخ را بر عهده داشت رفت. کوروش خود را بدان پیشکار سپرد تا از او دستگیری کند . او را به رفتگری گماردند و پس از چندی سرایدار گشت . رفته رفته دارای جامه های پاکیزه تری شد و پیشکار او را از گروه رفتگران بیرون کاخ به میان آنان که سرای ویژه پادشاه را پاک میکردند فرستاد و بزرگ اینان را سپرد تا از کوروش سرپرستی کند. سالار رفتگران مردی بسیار سختگیر بود و گاهی کوروش را تازیانه میزد بنابراین وی به مشعل دار شاه پناهنده شد این مرد با کوروش مهربانی کرد و او را یکی از مشعل داران ساخت.  
کوروش در این پایگاه نیز به خوبی پیشرفت نمود . سپس او را به فرمان ارتم بر که « می بُد » یعنی بزرگ جام داران شاه بود و به دست خود بدو باده می پیمود ، فرستاد وی با کوروش رفتاری سخت نیکو داشت و کار پر کردن جام های دوستانی را که از نزدیکان شاه بودن را به او سپرد و ....  
رفته رفته کوروش به مقام و منصبی میرسد و مردانی را به گرد خود می‌آورد، و در جنگی ایشتوویگو را شکست داده و شاه میشود.

داستان هرودوت (که هرگز به ایران نیامد) میگوید که کوروش از جانب مادر نوه شاه ماد و از جانب پدر از نسل هخامنش بود.

اما داستان کتزیاس (که پزشک دربار داریوش دوم و اردشیر دوم بود) میگوید که کوروش چوپان زاده‌ای بود که شاهی را از مادها غصب کرد و پس از او داریوش از نوادگان هخامنش بر شاهی نشست.

**کوروش هخامنشی قبایل پارسی را با هم متحد کرد و با تجاوز به کشورهای همسایه امپراتوری پارس را پایه‌گذاری کرد. او امپراطوری جهان‌گشا بود و برای گسترش قلمرو خود به سرزمین‌های مجاور لشگرکشی‌هایی داشت.**

## نابودی همیشگی تمدن با شکوه ماد به دست کوروش

نخستین تجاوز کوروش که منجر به نابودی تمدنی کهن شد، یورش به مادها و تسخیر شهر هگمتانه (همدان/ اکباتان) بود. غلبه‌ای که با مساعدت اشراف و فئودال‌ها صورت پذیرفت و منجر به غارت هگمتانه و به بردگی کشیدن گروهی از مردم آن شد.

او توانست با به اسارت گرفتن آمیتیس (دختر آخرین پادشاه ماد) و تهدید مبنی بر شکنجه او و فرزندانش، شاه را وادار به تسلیم کند و سپس با کشتن شوهر آمیتیس، او را به همسری خود در آورد. در نهایت نیز شاه نگون‌بخت و شکست خورده در بیابانی دورافتاده رها شد تا از گرسنگی و تشنگی جان بسپارد. در تاریخ ایران کمبریج به سرپرستی ایلیا گرشویچ آمده است که «گرایش مردم ماد نسبت به کوروش خصمانه بود» (ص ۲۴۱). او هگمتانه را غارت کرد و برخی از مادها را به بردگی گرفت» (ص ۲۴۰).

مادها دستکم دو بار در زمان داریوش بزرگ کوشیدند تا استقلال خود را از سلطه هخامنشیان باز یابند، اما طبق گزارش داریوش در کتیبه بیستون، در هر دو بار سرکوب گشته و عده‌ای نیز قتل عام شدند. چنین بود که هویت و تمدن ماد از میان رفت و از صفحه تاریخ محو شد.

گرشویچ، ایلیا، تاریخ ایران دوره ماد- از مجموعه تاریخ کمبریج، ترجمه بهرام شالگونی، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۷، صفحه ۳۳۸ تا ۳۴۱.

## نابودی همیشگی تمدن بابل و میان‌رودان به دست کوروش

**کوروش در لشگرکشی‌های خود از قتل‌عام مردم و آتش زدن خانه آنان باکی نداشته‌اند.** برای مثال در کوروشنامه گزنفون میخوانیم:

«امروز همه نعمت‌های آسمانی در اختیار ماست تا به تارومار دشمنی پردازیم که در خواب است. جوایز این کشتار از برای شما طلا و اموال و نام نیک و آزادی است. ما در صبح زود در حالی به شهر حمله می‌کنیم که مردم در بستر ناز و خوشی آرمیده‌اند. ما مشعل‌های بسیار و قیر فراوان در اختیار داریم و خانه‌های آنان جملگی از چوب خرما است. سربازان ما خانه‌های آنان را به سرعت آتش خواهند زد و آنان یا باید بگریزند و یا در میان شعله‌های آتش بسوزند.»

گزنفون، کوروش‌نامه، ترجمه رضا مشایخی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۸۶، صفحه ۲۱۴؛ کسنفون، سیرت کوروش کبیر، ترجمه وحید مازندرانی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۱، صفحه ۲۶۷ و ۲۶۸.

**کوروش در جریان یکی از لشگرکشی‌هایش، مردم عادی در کوچه‌های نینوا را قتل‌عام کرد.**

در کوروش‌نامه گزنفون میخوانیم که کوروش برای حمله و تسخیر شهر نینوا، روز عید را انتخاب کرد که مردم سرگرم جشن و شادی هستند.

آنان در حالیکه بانگ جشن و شادی در شهر پیچیده بود، وارد شهر شدند و هر آنکس را که می‌دیدند به ضرب تیغ از پای در می‌آوردند. گزنفون همچنین نقل کرده است:

«کوروش به سواره نظام و سربازان خود فرمان داد هر کس را که در کوچه‌ها یافتند، بکشند.»

پس از این پیروزی، اولین اقدام کوروش و سپاهیان او این بود که در برابر خدایان به میمنت این پیروزی شکرگزاری کنند و سهمی از غنائم ناشی از غارت شهر را به معابد خدایان اختصاص داد.

کوروش به مردم نینوا فرمان داد که از حاکمی که او معین می‌کند، فرمانبرداری کنند و به کشت و کار مشغول شوند تا بتوانند خراج و غنائم لازم را پرداخت کنند.

گزنفون، کوروش‌نامه، ترجمه رضا مشایخی، چاپ ششم، صفحه ۲۱۴ تا ۲۱۶.

## نابودی همیشگی تمدن لیدی به دست کورش

یکی دیگر از تمدن‌هایی که به دست کورش بر افتاد و از بین رفت، تمدن کهن و درخشان لیدی بود. با اینکه اهالی لیدی در همان زمان کوشیدند تا از سلطه هخامنشیان رهایی یابند، اما این قیام که به رهبری پاکتیاس بر پا شد، به فرمان کورش بزرگ و به خشن‌ترین شکل ممکن سرکوب شد. کورش با اعزام سپاهی به فرماندهی مازارس دستور داد که تمامی قیام‌کنندگان را به بردگی بکشند و رهبر آنان را زنده به نزد او بفرستند. او همچنین دستور داد لیدیایی‌ها را چنان خرد سازند که راه هرگونه شورشی علیه سلطه پارسیان هخامنشی بسته شود.

**این جنبش آزادی‌خواهی لیدی، که برای آزادی از یوغ بندگی و اسارت دولت بیگانه پارس‌ها بر پا گشته بود، به دست کورش سرکوب شده و رهبر آنان را به اسارت می‌گیرد. شهرهای پریین و مگزی غارت می‌شوند و مردم شهرهای فوسه و تنوس خانه‌های خود را رها کرده و راه فرار در پیش می‌گیرند. ساکنان کاریه به بردگی کشیده می‌شوند و گروهی از اهالی کزانتوس و کونوس دست به انتحار (خودکشی) می‌زنند و مرگ را بر تعبد و بندگی ترجیح می‌دهند. شهرها یکی پس از دیگری تسخیر می‌شوند و پس از اینکه تاراج می‌گردند، پادگان‌های نظامی پارسی و نیروهای ضد شورش هخامنشی در آنها مستقر می‌شوند.**

بریان، پی‌یر، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، تهران، انتشارات زریاب، ۱۳۷۷، جلد اول، صفحه ۱۱۴ تا ۱۱۷

## نابودی همیشگی تمدن عیلام (خوزیان) به دست کورش

یکی دیگر از تمدن‌های کهن ایران زمین که به دست کورش بزرگ بر افتاد و برای همیشه از میان رفت، فرهنگ و تمدن کهن و درخشان عیلامیان/خوزیان بود. خوزیان بیش از دو هزار سال در جنوب غربی فلات ایران دارای تمدنی پرشکوه بودند که حتی دولت جبار آشور نیز نتوانسته بود آن‌ها را نابود کند. آثار هنری و معماری فراوانی از عیلامی‌ها پیش از تجاوز کورش به جا مانده است اما پس از سلطه کورش هخامنشی بر این سرزمین چیزی جز کاخ سلطنتی آنان در شوش ساخته نشد و این اوج نابودی تمدن یک قوم است.

در این زمینه پی‌یر بریان آورده است:

**«قتل‌عام‌هایی که پس از جنگ به وسیله سپاهیان کورش انجام گرفته است، از شدت و خشونت ارتش نوبالی حکایت می‌کند. احتمالاً در همین زمان (یا شاید اندکی پیش یا بعد از آن) است که شوش نیز مسخر کورش گشته و آخرین پادشاهی نوعیلامی برای همیشه نابود شده است.»**

بریان، پی‌یر، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، تهران، انتشارات زریاب، ۱۳۷۷، جلد اول، صفحه ۱۲۵

\*\*\*

از تمدن‌های بابل، لیدی، عیلام (خوزی) و ماد پس از یورش کورش هیچ نماند. عده ای می‌گویند این تمدنها در هخامنشیان حل شده و به حیات خود ادامه دادند و فقط در حد یک نام از یک کشور مستقل تبدیل به یک ایالت هخامنشی شدند.

اما این گفته به هیچ عنوان درست نیست زیرا شکوه و فرهنگ و تمدن و پیشرفت این چهار دولت که بقایای آن امروز در موزه‌ها چشم‌نوازی میکند، همه پیش از سلطه کورش قدمت دارند و هیچ آثار و نشانه‌ای از تمدنی پیشرفته حتی در حد یک نام؛ پس از یورش کورش هخامنشی مشاهده نشده است.

پیش از سلطه کورش، این چهار تمدن بابل، عیلام، ماد و لیدی دارای سنت‌های فوق‌العاده‌ای همچون معماری و رویدادنویسی بوده و آثار فوق‌العاده صنعتی، فرهنگی و هنری را از آن دوره‌های درخشان برای ما به یادگار گذاشته‌اند اما از دوره‌ای که این چهار تمدن به زیر یوغ و اسارت کورش درآمدند چنان تارومار گشتند که حتی کوچکترین نمونه‌ای از تمدن پیشین در آن‌ها یافت نشد.

\*\*\*

برخی امروزه مدعی هستند که کورش نمونه بارز يك شوهر وفادار بوده و او برخلاف دیگر پادشاهانی که حرمسراها داشتند فقط دارای يك همسر بود. اما این يك دروغ بزرگ و تحریف شدید تاریخ است.

کورش بطور همزمان سه زن رسمی داشته است:

«آمیئیس» خواهر ماندانا و خاله خودش که او را پس از اشغال کشور ماد و پس از کشتن شوهرش تصرف کرده بود؛ «کاساندان» دختر فرناسپ که ظاهراً زن اصلی حرمسرا و مادر ولیعهد بود؛ و «نیئیس» دختر آماسیس دوم فرعون مصر که کاساندان نگران توجه زیاد کورش به او بود.

چهارمین زن که کورش خیال تصرف او را در سر داشت، «تومیریس» ملکه ماساژت‌ها بود که به کورش جواب رد داد و در نهایت کورش جان خود را بر سر این هوس نهاد. هوسی که پیش از آن شوهر و پسر تومیریس را قربانی آن کرده بود و به اندرزه‌های خردمندانه آن زن که او را از زیاده‌خواهی و خشونت برحذر می‌داشت، بی‌توجه بود.

کنزیاس، خلاصه تاریخ کنزیاس، ترجمه و تحشیه کامیاب خلیلی، تهران، ۱۳۸۰، صفحه ۱۹ تا ۳۸  
بریان، پی‌یر، تاریخ امپراتوری هخامنشیان- از کورش تا اسکندر، ترجمه مهدی سمسار، جلد اول، تهران، ۱۳۷۷، صفحه ۸۹ و ۹۰

هرودوت نیز تایید میکند که مرگ کورش بر اثر بوالهوسی بوده است.

\*\*\*

دیگر آنکه کورش هخامنشی هیچ گونه قانون‌نامه و مقررات مدنی و اجتماعی برای کشور زیر تسلط خویش و رفاه مردمان این سرزمین وضع نکرد.

برخی اصلاحات اجتماعی - سیاسی چون ساختن راه شاهی، تاسیس چاپارخانه و ایجاد نظام ساتراپی، را از کورش میدانند، اما این نیز دروغی بزرگ است چرا که تمام این قوانین مدنی و اجتماعی در زمان داریوش بزرگ و به فرمان او انجام شد، کتاب تاریخ هرودوت و تاریخ کنزیاس و کتیبه‌های داریوش شاه تثبیت کننده این گفتار است.

\*\*\*

برخی از کسانی که با هدفی خاص قصد تحریف تاریخ و بزرگ‌نمایی افسانه و اسطوره کورش را دارند، او را نخستین شاه یکتاپرست میدانند. اما کورش در منشور خود؛ تنها اثری که از خود به یادگار گذاشته است، با افتخار به بت پرستی خود صحنه میگذارد و خود را برگزیده مردوک (بت بزرگ بابل) و خدایان بل و نبو میدانست. او هرگز در هیچ منبعی خود را یکتاپرست و بنده اهورامزدا نمیداند.

امروزه عده‌ای برای سرپوش گذاشتن بت پرستی کورش و خدا پرست ساختن او، دست در ترجمه منشور او برده و نام مردوک را با اهورامزدا عوض کرده‌اند(!) که این خود بزرگترین تحریف و دزدی در تاریخ است.

منشور کورش هخامنشی، موسوم به منشور حقوق بشر(!) سطرهای ۲۲ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۳ و ۲۴.

\*\*\*

**دختران در زمان کورش، در شرایط بدهکاری، وادار به بهره‌کشی جنسی می‌شدند.**

به موجب لوحه شماره ۲۵۲ از سال هشتم پادشاهی کورش در بابل، دختری به نام تابموتو به دلیل اینکه پدرش یک سکه طلا و ده سکه نقره به مؤسسه مالی یا رباخانه آگیبی بدهی داشت، به گرو گرفته شد تا زمانی که پدرش بدهی خود را تسویه کند. دخترانی که به گرو گرفته می‌شدند، برای بهره‌کشی جنسی اجاره داده می‌شدند تا خسارت تأخیر را جبران کنند.

Beitrage zur Assyriologie und Semitischen Sprachwissenschaft, Dritter band, heft 3, Leipzig, 1897.

ترجمه پنجاه لوح حقوقی و اداری از زمان پادشاهی کورش، دانشنامه آشورولوژی و زبان‌شناسی، جلد سوم، دفتر سوم، لایپزیک، ۱۸۹۷

\*\*\*

**از کورش گزارش‌هایی وجود دارد که زنان را در جنگ به اسارت می‌گرفته و گاه به سرداران خود می‌بخشیده است.**

برای مثال در کتاب کوروش‌نامه گزنفون می‌خوانیم:

کورش پس از آنکه دختر زیبایی را که مادها همراه با خیمه و خوابگاه به او تقدیم کرده بودند، به حضور پذیرفت، به سراغ تقسیم زنان اسیر و غنائم جنگی ناشی از غارت ماد و سرزمین‌های غربی ایران رفت. او یکی از زنان «تحت تملک» خود را که نوازنده‌ای خوش الحان بود، به یکی از همدستان خود بخشید تا «اقامتگاه جنگی‌اش دلکش‌تر و روح‌پرورتر از خانه‌اش شود».

**یکی دیگر از زنان تحت تملک کورش، همسر مردی به نام ابراداتاس بود. ابراداتاس به عنوان سفیر به باختر/ باکتر یا گسیل شد و زنش برای کورش تصرف گردید.** محافظی که کورش مأمور مراقبت از این زن و دیگر زنان اسیر کرده بود، به او می‌گوید: «هیچ غصه مخور که ما تو را به خدمت کسی می‌بریم که حکم‌فرمای همه ماست و نامش کورش است». زن با شنیدن این جمله شروع به شیون و ناله و زاری می‌کند و بر سر خویش می‌کوبد. زنان اسیر دیگر نیز با او در مویه و شیون همراهی می‌کنند و ناله و تضرع سر می‌دهند.

تأثیر این ناله و استغاثه‌ها فقط همین بود که محافظ زنان برای کورش خبر ببرد که: «در حین تضرع و بر سر کوفتن زن ابراداتاس، گردن و بازوی بلورینش بیرون افتاد و چون قطعه‌ای جواهر بدرخشید. به تو اطمینان می‌دهم که در سراسر آسیا اندامی به این رعنايي و ملاححت نخواهی یافت».

کوروش‌نامه، ترجمه رضا مشایخی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۶، صفحه ۱۳۳ تا ۱۳۸

\*\*\*

**از زمان کورش و بازماندگان او چیزی جز چند کاخ سلطنتی و سنگ‌نگاره شاهان شناخته نشده و آنچه پیش از کورش وجود داشت، برای همیشه از بین رفت.**

از زمان فرمانروایی کورش آثار سازندگی به دست نیامده؛ نه نشانی از شهری مانده و نه آثاری از دوران او زینت بخش موزه‌های دنیاست. اما آثار و شواهد نابودی تمدن‌های بسیاری دیده شده است. امروز وقتی در راهروهای موزه‌ها قدم می‌زنیم و یا در برگ‌های کتاب‌ها سیر می‌کنیم، می‌بینیم که هر آنچه آثار باستانی و هنری از تمدن‌های ایران زمین و منطقه برجای مانده است، متعلق به پیش از فرمانروایی کورش است.

**جام‌های مارلیک، جام‌های مفرغین لرستان، ابزارهای کشاورزی کاسی، زیورآلات و هنر فلزگری زیویه، تندیس‌های املش و کلاردشت، و بسیاری ساخت‌وسازهای زیبای هنری و فنی دیگر که آخرین نمونه‌های آنها**

متعلق به ماقبل سلطه کوروش است و پس از غلبه او نشانه‌ای از آنها در موزه‌ها و کاوش‌های باستان‌شناختی دیده نمی‌شود.

علاوه بر همه اینها، چنانکه می‌دانیم در زمان کوروش و حتی در زمان دیگر هخامنشیان نه تنها شهری ساخته نشده که حتی بقایای یک شهر نیز شناسایی نشده است.

\*\*\*



## کوروش هخامنشی در منابع کهن ایرانی

### کوروش هخامنشی در متون اوستایی

نام کوروش در متون اوستایی (اعم از یسناها، یشتها، ویسپرد، وندیداد و خرده‌اوستا) نیامده است.

### کوروش هخامنشی در متون شرق ایرانی

نام کوروش در متون شرق ایرانی (اعم از سغدی، بلخی، خوارزمی، سکایی و جز آنها) نیامده است.

### کوروش هخامنشی در متون فارسی باستان

در متون فارسی باستان هخامنشی اطلاعاتی باره کوروش وجود ندارد، اما در دو جا نام او به شکل‌های زیر آمده است. یکبار در آرامگاه او در پاسارگاد: «من کوروش، شاه هخامنشی»؛ و دیگری در کتیبه داریوش در بیستون که کمبوجیه و بردیا پسران کوروش معرفی شده‌اند: «پسر کوروش به نام کمبوجیه از دودمان ما در اینجا شاه بود»، «مغ گئومات به دروغ چنین می‌گفت که من بردیا پسر کوروش هستم»، «و هیزداتنه به دروغ چنین می‌گفت که من بردیا پسر کوروش هستم».

### کوروش هخامنشی در متون پهلوی اشکانی

نام کوروش در متون پهلوی اشکانی (پارتی) نیامده است.

### کوروش هخامنشی در متون پهلوی ساسانی

نام کوروش در متون پهلوی ساسانی (اعم از کتیبه‌ها و کتاب‌ها) نیامده است.

### کوروش هخامنشی در متون مانوی

نام کوروش در متون مانوی نیامده است.

### کوروش هخامنشی در متون فارسی

**(الف) کوروش هخامنشی در شاهنامه فردوسی:**

نام کوروش در شاهنامه فردوسی نیامده است.

**(ب) کوروش هخامنشی در شعر و ادبیات فارسی:**

نام کوروش در شعر و ادبیات فارسی نیامده است.

**(ج) کوروش هخامنشی در تاریخ‌نامه‌های ایرانی:**

نام کوروش چند بار به شکل‌های کوروش، قورش، قورس همراه با شرح مختصری از او در آثار الباقیه ابوریحان بیرونی، تاریخ پادشاهان و پیامبران حمزه اصفهانی و چند متن دیگر آمده که بازتاب و تلخیصی از کتاب تورات یهودیان است. حمزه اصفهانی نام کوروش را یک نام عبرانی یهودی می‌داند.

این همه آنچه بود که در متون ایرانی در باره کوروش بزرگ آمده است. سکوت منابع ایرانی در قبال نام کوروش نشان می‌دهد که ایرانیان با اینکه اندکی با نام او آشنا بوده‌اند، اما کوروش در بهترین حالت شخصیتی ناچیز بوده است که ایرانیان برای او اهمیتی قائل نبوده‌اند.

او پادشاهی بود چون دیگر پادشاهان که گاهی خدمت کرد و گاهی خون ریخت و کوشش‌های برخی در قرن اخیر برای بزرگ کردن او از روی تعمد بوده و فقط برای تفرقه افکنی بین ایرانیان و زنده نگه داشتن خوی نژاد پرستی است.

چنین است که عده ای امروز خود را آریایی نژاد و فرزند کوروش میدانند، و به شکلی افراطی به دشمنی با نژاد عرب و ترک می‌پردازند.

آیا این جز سیاست برخی برای پاره پاره کردن ایران نیست؟

## سخن پایانی؛

هجوم کورش به بابل منجر به نابودی قطعی مشخصه‌های هویت بابلی شد. هجوم کورش نه تنها موجب شکل‌گیری سبک تازه‌ای در فرهنگ و هنر و معماری و دیگر دستاوردهای فکری یا مادی نشد، که حتی همان دستاوردهای موجود علمی و اجتماعی را که بابل به تازگی بدان‌ها دست یافته بود، به باد یغما داد. از دوره کورش بزرگ و عمدتاً از زمان هخامنشیان در بابل، تقریباً هیچ‌گونه یادمان و آثار فرهنگی و تمدنی بر جای نمانده است. **بابل پس از سلطه کورش نه تنها چیزی به دست نیاورد، که دارایی پیشین خود را نیز از دست داد.**

در دوره سلطه کورش بر بابل، مدارا و تساهل دینی که در زمان پادشاهی هفده ساله نبونید به اوج خود رسیده بود، تا حد زیادی نابود گردید. صلح‌طلبی و خودداری از تجاوز به کشورهای دیگر که در زمان نبونید رایج شده و تثبیت یافته بود، مجدداً تباہ گردید و دوره جدیدی از لشکرکشی‌ها و کشورگشایی‌ها آغاز گردید. **در زمان سلطه کورش بر بابل، سنت‌های تاریخ‌نویسی بابلی، نجوم بابلی، نظام‌های فکری و فلسفی و دینی متنوع بابلی، اسطوره‌های بابلی، نگارگری بابلی، تندیس‌سازی بابلی، مدارس و مراکز آموزشی و بسیاری از دیگر مبانی تمدن بابلی برای همیشه از میان رفت.** این در حالی بود که سنت‌های برده‌داری، رباخواری، بهره‌کشی جنسی از دختران، سخت‌گیری به زنان و نیز تربیت اطفال به عنوان سرباز و نیروی نظامی گسترش و استحکام بیشتری یافت.

همچنین تمدن‌های باشکوه لیدی و عیلام و ماد پس از غلبه کورش برای همیشه از بین رفتند و پس از کوروش هم‌رگز نامی از شکوه و برپایی مجدد این سه تمدن در زمینه‌های نجوم و هنر و فرهنگ، که پیش از هجوم کورش به آن رسیده بودند؛ دیده نشد. از تمدن‌های کادوسیان، کاسیها و... نیز جز نامی باقی نماند.

